**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021016**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

جصاص بحث بسط بر اصناف را مطرح می‌کند که حالا این بحث عرض کردم نکاتی که در این بحث هست دخالت دارد در تحلیل حقیقت تعلق زکات به عین زکوی، یکی از نکاتی که اوّلین دلیلی که ذکر می‌کند در واقع اجماع صحابه بر جواز اعطاء زکات نسبت به یک صنف خاص است و عدم لزوم بسط. حالا البته در این کسانی که اسم می‌برد از حضرت علی هم اسم برده، ما دو مرحله بحث اینجا هست که اینها را فقط طرح بحث می‌خواهم بکنم بحث مفصلش را بعدا طرح می‌کنیم. یکی اینکه چقدر اجماعی که در منابع عامه برای یک مسئله نقل شده اعتبار دارد، این یک نکته. و اصلا به طور کلی یک بحث کلی‌تر میزان تاثیر فقه عامه، روایات عامه در فقه ما. یک بحث دیگر خصوص روایتی که از حضرت علی نقل شده، چون ما در واقع یک روایتی در عُدّۀ شیخ طوسی شیخ نقل می‌کند و آن را مستند حجیت روایات موثقه قرار می‌دهد که اگر شما در موردی روایتی پیدا نکردید از ما فانظروا الی ما رووه ان علی علیه السلام، به عنوان اصل اوّلی در جایی که روایتی بر خلاف نباشد یا بر وفاق نباشد آیا می‌توانیم به روایت‌های عامه تمسک بکنیم یا نمی‌توانیم. این دو تا بحث بحثی هست که حالا ما بعدا بحث می‌کنیم، چون اینها متوقف بر این است که ما روایت نداشته باشیم، حالا اگر روایت داشته باشیم بحث روایت، در واقع یک نوع اصل عملی، یک نوع اصل اوّلیه ما بگوییم اصل اوّلیه این است که در جایی که روایت نداشته باشیم به فتوای عامه عمل کنیم یا به روایاتی که از حضرت علی اخذ کرده‌اند عمل کنیم، این دو بحث، یکی به طور کلی به روایات عامه یا به فتاوای عمل کنیم، یکی به خصوص روایت‌هایی که از حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند. این بحثش را بعد از همۀ روایات ما به هر دو جهت بحث ان شاء الله خدا توفیق بدهد خواهیم پرداخت. جصاص یکی از آیاتی را که تمسک کرده بود که بحثش را کردیم، «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمّا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» این بحثش گذشت. یکی از چیزهای دیگری را که ذکر می‌کند و یدل علیه ایضا قوله تعالی «وَ في أَمْوالِهِمْ حَقُّ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» که اشاره کردند این مبتی بر این هست که این حق معلوم مراد زکات باشد که ما عرض کردیم از روایات ما استفاده می‌شود این مربوط به زکات نیست، یک حق دیگری است. پس این هم ربطی به این بحث ندارد، استدلالاتی را ایشان می‌کند، بعد یک سری روایات نقل می‌کند، حالا من روایات اینها را می‌خوانم، البته چون مشابه این روایات در میان روایت ما وجود دارد نیازی به این روایات نیست ولی حالا اینکه به هر حال همچین روایاتی هم هست. بعضی روایاتی که اینجا ایشان نقل می‌کند در مورد اینکه می‌شود یک صدقه را به یک صنف واحد پرداخت کرد، قال ابوبکر که مراد ابوبکر جصاص و یدل علیه ما روی فی حدیث سلمة بن سخ؟؟؟ حین ظاهر من امرأته و لم یجد ما یطعم فامره النبی ان ینطلق الی صاحب صدقة بنی زریق لیدفع الیه صدقاتهم فاجاز النبی. می‌گوید که آن پیغمبر اجازه داد که آن صدقه را به این یک شخص خاص بدهد، فقیر بوده و بنابراین می‌شود به فقیر اعطاء کرد. البته در بحث ما یک نکته‌ای که هست کل این روایاتی که بعد از این خواهد آمد استدلالش بر این هست که می‌شود به فقیر تمام صدقه داده بشود. ممکن است بین فقیر و غیر فقیر فرق باشد، در نحوۀ تعلق زکات به اصناف ثمانیه یا لااقل اصناف اربعه یعنی آنهایی که متعلق به لام هستند ممکن است بین فقیر و غیر فقیر هم فرق داشته باشد، بنابراین این را داشته باشید در بحث اثر دارد.

و فی حدیث عبید الله بن علی بن ؟؟؟ فی الرجلین الذین سأل النبی من الصدقة فرائهما جلدین فقال ان شئتما اعطیتکما، می‌گوید پیغمبر همچنین فرمودند امرت ان آخذ الصدقة من اغنیاکم و اردها فی فقرائکم. و قال لمعاذ حین بعثه الی الیمن اعلمه ان الله تعالی فرض علیهم حقا فی اموالهم یوخذ من اغنیائهم و یرد فی فقرائهم، که اینها مربوط به صدقۀ واجبه هست که فرض هست، و الا صدقات مستحبی که فرض نیست، صدقۀ واجبۀ فرضی که بر همۀ افراد واجب هست نه به جهت یک پدیدۀ خاصی که پیش آمده باشد مثل کفارۀ ؟؟؟ همین زکات است. بعد ایشان می‌گوید فاخبر ان المعنی الذی به یستحق جمیع الاصناف هو الفقر لانه امّا جمیع الصدقة و اخبر انها مصروفة الی الفقراء و هذا اللفظ ؟؟؟ ممکن است ما بگوییم که اصلا صدقه ملک فقراست، در غیر فقرا آن خارج، ملک فقرا را ما به فقرا کأنّ اجازه داده شده، حالا این را داشته باشید این خیلی مهم است در بحث. فاخبر ان المعنی الذی به یستحق جمیع الاصناف هو الفرق و انه اما جمیع الصدقة و اخبر انه مصروفة الی الفقراء و هذا اللفظ مع ما تضمن من الدلالة یدل علی المعنی المستحق به الصدقة هو فرق و ان عموم یقتضی جواز دفع جمیع الصدقات الی الفقراء حتی لا یعطی غیرهم.

به فقرا همۀ صدقه را می‌شود داد، خب عرض کردم این فی الجمله عدم لزوم بسط را اثبات می‌کند، اما اینکه به غیر فقرا بشود همۀ زکات را داد آن از این روایات استفاده نمی‌شود. مشابه این در روایات خیلی زیاد داریم و در این بحث کاملا دخالت دارد.

بعد می‌گوید: بل ظاهر اللفظ یقتضی ایجاب ذلک و قوله صلی الله علیه و آله امرتُ.

خب بحث سر این هست که ما قطعا زکات را می‌شود در غیر فقرا هم صرف کرد، در عاملین علیها در مؤلفة قلوبهم که فقر معتبر نیست آن وقت این را چجوری اینها را باید جمع کرد، در عبارت‌های بعدی سعی می‌کند این نکته را پاسخ بدهد.

فان قیل العالم یستحقه لا بالفقر.

ساعی زکات و جابی صدقات این مستحق زکات هست ولی به جهت فقر نیست. می‌گوید قیل له لم یکونوا یاخذها صدقة و انما تحصل الصدقة للفقراء ثم یاخذه العامل عوضا عن عمله و لا صدقة. می‌گوید یک سری صدقاتی در مال هست، این صدقات مال فقراست، خب عاملین می‌آیند برای فقرا کاری انجام می‌دهند، در مقابل کاری که نفعش به فقرا می‌رسد و با اذن ولی فقرا انجام گرفته پول دریافت می‌کنند، این نه اینکه ابتداء و اولا و بالذات برای آنها باشد، کفقیر تصدق علیه فاعطاها عوضا عن عمل له. ما یک پولی به فقیر می‌دهیم، فقیر یک بنا می‌آورد خانه‌اش کار می‌کند این پول را بهش می‌دهد، شبیه این است. و کما کان یتصدق علی بریره فتحدیره النبی هل ؟؟؟ للنبی و صدقة لبریره. بریره فقیری بوده، صدقه را دریافت کرده بوده، این صدقه را به پیغمبر هدیه می‌دهد. برای پیغمبر صدقه نیست که حرام باشد، برای پیغمبر هدیه است، برای بریره زکات و صدقه است.

فان قیل، حالا عامل را کردیم، فان مؤلفة قلوبهم قد کانوا یاخذون صدقۀ لا بالفقر قیل له لم یکونوا یاخذونها صدقة، مؤلفة قلوبهم هم به عنوان صدقه دریافت نمی‌کنند. اینها هم چون مصلحت فقرا این است که این کله گنده‌های مزاحم یک مقدار مزاحمتشان کم بشود خلاصه این به عنوان، ولو این مصلحت غیر فقرا هم هست، ولی همین مقدار که مصلحت فقرا باشد، شارع اجازه داده که این فقرا، به خصوص این بیش از همه مصلحت فقراست، حالا عیب ندارد این مطلب را آن این است که آدم‌های گردن کلفت معمولا به فقرا بیشتر زور می‌گویند، به افراد دیگر زورشان نمی‌رسد به این فقرا بیچاره‌ها تحمیل می‌کنند. می‌گوید اگر به اینها داده بشود که یک مقداری دهنشان بسته بشود به نفع فقراست.

فان قیل فان المؤلفة قلوبهم قد کانوا یاخذونها صدقة لا بالفرق قیل له لم یکونوا یاخذونها صدقة و انما کانت تحصل صدقة للفقراء فیدفع بعضها الی المؤلفة قلوبهم لدفع اذیتهم عن فقراء المسلمین.

اوّلا نسبت به فقرای مسلمین اذیت نکنند، ثانیا مسلمان بشوند، یا اسلامشان نیکو بشود.

فیکون قوة لهم.

این مؤلفة قلوبهم قوتی برای فقرا خواهند بود. بنابراین مصلحت فقرا این هست که یک مقداری از پول بدهند به آن مؤلفة قلوبهم که دفع شرشان بشود یا جلب نفع‌شان بشود.

**شاگرد:** اینکه می‌فرمایید برای دفع شر است از کجا استفاده می‌شود؟

**استاد:** نه می‌تواند باشد، یعنی همین مقدار، می‌گوید جمع بین این روایت و آیۀ شریفه این است دیگر، از یک طرف روایت می‌گوید این ملک فقراست، از یک جهت این روایت می‌گوید این ملک فقراست، از یک جهت می‌شود به چیزها هم داده بشود، جمع بین این هست که ملک فقرا را می‌شود به آنها داد، یعنی اینها با همدیگر اصلا تنافی ندارند، می‌خواهد بگوید آیۀ شریفه در مقام بیان مالکیت نیست، اینکه ابتدا این مطلب را جصاص داشت که آیه مصرف را تعیین می‌کند. روایت می‌گوید این ملک فقراست، حالا من اینجوری تعبیر بکنیم که از این امرت و امثال اینها، اینها ارشاد به مالکیت فقرا نسبت به این مال هست، خب بنابراین این روایاتی که یک همچین معنایی را دارد اگر این را بخواهیم با آیۀ شریفه جمع کنیم، جمع که نه اصلا با همدیگر طبق مبنای ایشان تنافی ندارند، حالا ما که عرض می‌کردیم که ظاهر آیه مالکیت هست ولو مالکیت نسبت به مجموع من حیث المجموع هست حالا اگر مالکیت به تک تک هم قائل بودیم که ظاهر آیه چنین هست این قابل جمع بود ولو ظاهرش چنین هست ما از این ظاهر رفع ید می‌کنیم می‌گوییم که ملک فقراست ولی این ملک فقرا را می‌شود به اینها داده بشود.

**شاگرد:** جمع نمی‌شود اینجوری بگوییم که مؤلفة قلوبهم منظور فقرا از غیر مسلمین است که شامل فقرا بشود ولی چرا به آنها پول بدهیم، به خاطر اینکه یک جوری دل‌های آنها را هم جلب کنیم، یعنی هم شامل

**استاد:** مؤلفة قلوبهم یک موارد روشنی است، مثال‌های روشنش گردن کلفتان و رؤسای قبایلند. ابوسفیان از مؤلفة قلوبهم، مؤلفة قلوبهم یک چیز الکی نیست که بخواهیم از خودمان یک چیزی در بیاوریم، مؤلفة قلوبهم کسانی که پیغمبر به عنوان مؤلفة قلوبهم بهشان صدقه می‌داد روشن هستند، یکی از مثال‌های روشنش ابوسفیان است، پیغمبر به ابوسفیان از باب مؤلفة قلوبهم به نظرم می‌گوید صد تا شتر دادند، خب اینها آدم‌های گردن کلفتی بودند که مصلحت اسلام این بود که این چیزها را دریافت کنند.

فلم یکونوا یاخذونها صدقة بل کانت تحصل الصدقة فتصرف فی مصالح المسلمین اذ کان مال الفقراء جائزا صرفه فی بعض مصالحهم اذ کان الامام یلی علیهم و یتصرف فی مصالحهم.

می‌گوید غیر از مؤلفة قلوبهم، فاما ذکر الاصناف فانما جاء به لبیان اسباب الفقر. این اصناف به عنوان مالک نیستند، شما نگویید که لام در اینجا مالکیت ازش استفاده می‌شود. نه مالکیت استفاده نمی‌شود پس بنابراین بین این آیه و روایات هیچ تنافی ندارد. ما عرض کردیم حالا اگر هم ما تنافی قائل بشویم که فی الجمله هم تنافی دارد این قابل جمع است، این مطلبی که توضیحی که ایشان می‌دهد توضیح خوبی است.

و الدلیل علیه ان الغارم و ابن السبیل و الغازی، این غازی که ایشان تعبیر می‌کند مراد سبیل الله است، بعضی‌ها سبیل الله را اختصاص دادند به جهاد ولی اگر اختصاص به جهاد هم نداشته باشد بالأخره فرد روشن سبیل الله جهاد است. و الدلیل علیه ان الغارم و ابن السبیل و الغازی لا یستحقونها الا بالحاجة و الفقر دون غیرهما فدل علی ان المعنی الذی به یستحقونها هو الفقر.

حالا آن خیلی شاهد خاصی نیست که حالا، البته در مورد غازی هم اصلا روشن نیست که سبیل الله فقط در جهاد صرف می‌شود، ولی فقط این نیست که فقراء کسانی که پول ندارند پول بدهیم برای اینکه، همۀ چیزهایی که مربوط به جهاد هست و صرف جهاد، حالا آنش خیلی مهم نیست. بعد یک سری روایت‌های دیگری را ایشان استدلال می‌کند من این استدلالات را بگذریم، فان قیل، فان قیل قوله تعالی انما الصدقات للفقراء و المساکین یقتضی ایجاب الشرکة فلا یجوز اخراج صنف منها کما لو اوصی بثلث ماله لزید و عمرو و خالد لم یحرم واحد منهم. اگر کسی وصیت کند به ثلث مالش برای زید و عمرو و خالد، چی می‌گویید؟ می‌گویید این ثلث مال را سه قسمت می‌کنیم، یک قسمتش برایش زید، یک قسمت برایش عمرو، یک قسمت برایش خالد. اینجا هم همینجور است. ایشان یک جواب می‌دهد من آن مطلبی که قبلا عرض کردم در مورد آیۀ شریفه جواب این مطلب هم هست عرض کردم که آیه در مقام اطلاق نسبت به عقد اثباتی قضیه نیست، آیۀ شریفه می‌گوید صدقات ملک این مجموعه است، اما حالا در مقام بیان این نیست که نسبت به این مجموعه چگونه باید صرف بشود، عرض کردم همچنان که نسبت به افرادی که در این اصناف ثمانیه هستند ازش استفاده نمی‌شود که افراد مالک هستند در مورد اصناف هم استفاده نمی‌شود، نکتۀ اصلی‌اش این هست که در مقام بیان این جهت نیست، به خلاف وصیت، وصیت دارد عقد اثباتی را بیان می‌کند، اگر قرار باشد به بعضی از اینها داده بشود مثلا بعضی که اختیارش را وصی داشته باشد، خب باید تصریح بشود، اطلاق مقامی اقتضا می‌کند که همۀ اینها حق داشته باشند آن هم بالتسویه، اگر بعضی از اینها حق نداشته باشند یا حق بعضی‌ها بیشتر باشد حق بعضی‌ها کمتر باشد اینها نیاز به تصریح دارد، همۀ اینها شرطش این است که در مقام بیان این جهت باشد، ولی اگر در مقام این جهت نباشد این استفاده نمی‌شود و آیه ما عرض کردیم این استفاده نمی‌شود که در مقام این جهات هست.

**شاگرد:** آن یکی وصیت می‌کرد وصیت می‌کنم مالم را للفقرا و المساکین و العاملین علیها شما باز هم گفتید این باید بالنسبه باشد؟

**استاد:** نه، آن اگر به هر حال فقرا و مساکین و عاملین علیها به دلیل

**شاگرد:** یعنی وصیت

**استاد:** نه آنش مهم نیست، آن دو تا نکته هست، یک نکتۀ قرینۀ اینکه بسط افرادی نیست پس بنابراین مراد این هست که در این موارد صرف بشود آن یک نکتۀ دیگر است، ممکن است آن را قرینه قرار بدهیم، یعنی ما اینکه به چه دلیل در مقام بیان نیست یکی از نکاتش همین است که بسط بر افراد لازم نیست، آن مثالی که می‌خواهید بزنید از این باب است. ایشان ولی یک جور دیگر جواب می‌دهد، می‌گوید انما الصدقات مجموع صدقات را گفته، خب ما می‌گوییم مجموع صدقات مال این چیز هست، ولی خب امسال امام یک صنفش را می‌دهد، سال دیگر یک صنف دیگرش را می‌دهد، نتیجۀ این بحث یک چیزی هست اصلا ایشان تصریح نمی‌کند، نتیجه‌اش این است که نهایتا باید امام به تمام اصناف بدهد ولو در سال‌های متفرق و امثال اینها. خب این مطلبی ایشان نمی‌خواهد این را چیز کند ولی خلاصه تصریح نمی‌کند، زیر سبیلی رد می‌کند. ایشان می‌گوید قیل له هذا مقتضی اللفظ فی جمیع الصدقات. در مورد جمیع صدقات همین هست که شرکت باشد، و کذلک نقول فیعطی، یعطي اینجا نوشته شاید یعطیٰ، یعطی الامام یا یعطیٰ صدقة العام صنفا واحدا و یعطیٰ صدقة عام آخر صنفا آخر علی قدر اجتهاد الامام و مجری المصلحة فیه و انما الخلاف بیننا و بینکم فی صدقة واحدة هل یستحق الاصناف کلها و لیس فی الآیة بیان حکم صدقة واحدة و انما فیها حکم الصدقات کلها فتقسم الصدقات کلها علی ما ذکرنا فتکون قد وفینا الآیة حقها من مقتضاها و استعملنا سائر الآی التی قدمنا ذکرها و الاصان النبی صلی الله علیه و آله و سلم و قول السلف فذلک اولی من ایجاب قسمة صدقة او واحدة علی ثمانیة و رد احکام سائر الآی و السنن التی قدمنا. می‌گوید و بهذا المعنی الذی ذکرنا ان فصلت الصدقات من الوصیة بالثلث لاعیان لان المسمی لهم محصورون و ذلک الثلث فی مال معین فلابد من ان یستحقوه بالشرکة.

می‌گوید اینجا یک مجموعه‌ای داریم که این مجموعه مال امسال و سال آینده و امثال اینها نیست، این مجموع صدقات، صدقات امسال، سال آینده، همۀ اینها این را برای این اصناف قرار داده، این فرق دارد با یک مال معینی را گفته این مال مال این گروه هستند، خب باید بالسویه تقسیم بشود.

و ایضا لما جاز التفضیل فی الصدقات لبعض علی بعض. ایشان می‌گوید فرق بین بحث زکات و صدقات هست که شما هم به این فرق قائل هستید، اگر بسط بر اصناف هم قائل بشویم نسبت به افراد ممکن است شما خب یکی را کم بدهید، یکی را زیاد بدهید، لازم نیست که این مقدارش که مسلم است ولی در وصیت که نمی‌توانید این کار را بکنید، پس بنابراین این بحث وصیت و بحث زکات فرق دارد.

و ایضا لما جاز التفضیل فی الصدقات لبعض علی بعض و لم یجز ذلک فی الوصایا المطلقة کذلک یجاز حرمان بعض الاصناف کما جاز حرمان بعض الفقرا و فارق الوصایا و من هذه الجهة.

عرض کردم نکتۀ اصلی این بحث‌های شبیه قیاسی که ایشان دارد دنبال می‌کند نیست، این هست که اصلا اینجا اینها قرینه هست برای اینکه متکلم در مقام بیان مالک این صدقات نیست، ولی در وصیت در مقام بیان آن جهت هست، وقتی در مقام بیان نشد خب می‌شود اینجور تفصیل داده بشود، می‌شود یک گروه را بدهد یک گروه دیگر را ندهد.

بعد یک نکتۀ دیگری را اینجا ذکر می‌کند که تقریبا آخرین استدلالش است، و ایضا لما کان الصدقة حقا لله تعالی لا لآدمی بدلالة انه لا مطالبة لآدمی یستحقها لنفسه فای صنف اعطی فقد وضعها موضعها.

ایشان می‌گوید که این حق الناس نیست، یک فقیر نمی‌تواند مطالبه کند به یک آقا صدقه را بیایید بدهید، امام علیه السلام آن یک حرف دیگر است ولی فقیری که برای خودش می‌خواهد بگیرد آن حق ندارد مطالبه کند چون او مالک نیست آن استحقاق این چیز، حق الله است، حق الله این بنابراین می‌شود این را بسط بر اصناف کرد و می‌شود بسط بر اصناف نکرد. این مطلب درست نیست، این استدلال، ببینید اینکه تک تک فقرا مالک نیستند یک بحث است، اینکه صنف کلی فقرا این اصناف عنوان کلی مالک نباشند آن بحث دیگری است، هیچ کسی قائل به این نیست که تک تک فقرا مالک هستند، یک موقع عرض کردم ما از مالک نبودن تک تک فقرا در مقام بیان نبودن را استفاده می‌کنیم و بحث‌های دیگری را دنبال می‌کنیم، نه مستقیما از مالک نبودن فقرا شما می‌خواهید حق الله بودن را نتیجه بگیرید، اینکه نمی‌شود، مستقیما نه، تک تک فقرا مالک نیستند ولی اصناف مالکند، ۸ صنف مالکند فرض کنید باید به این ۸ صنف تقسیم بشود، این مجرد اینکه افراد مالک نیستند اگر جهات دیگر را ضمیمه‌اش نکنیم دلیل بر این نیست که اصناف مالک نیستند خدا مالک است، اوّلا.

ثانیا خدا هم مالک باشد، خدا برای مالکیت مورد تعیین کرده، گفته این ملک من هست که در این مصارف ثمانیة باید صرف بشود، موارد لازم الصرف اگر ما بگوییم هست، بگوییم لام حداقل چیزی که ازش ولو ذی حق هم نباشند موارد لازم الصرف است، وقتی موارد لازم الصرف بود باید تقسیم بشود بین این اقسام، این استدلال مطلب درست نیست، عرض کردم بحث عدم مالکیت افراد به تنهایی خیلی به درد نمی‌خورد مگر مقدمه بشود برای اینکه چون افراد مالک نیستند کشف می‌شود که متکلم در مقام بیان مالک و اینها نیست. این استدلالاتی که ایشان کرده. بعد یک بحث نهایی هم ایشان کرده، این بحث بحث جالبی است و بحث مهمی هم هست من حالا بعدا این را می‌خواهم مفصل واردش بشوم.

می‌گوید و یدل علی ذلک ان الله اوجب فی الکفارة اطعام مساکین و لو اعطی الفقراء جاز. می‌گوید که فکذلک جائز ان یعطی ما سما للمساکین فی آیة الصدقات للفقراء و الوصیة مخالفة لذلک لانه لو اوصی لزید لم یوخذ عمرو.

اینجا می‌خواهد فوارق بین زکات و وصیت را بیان کند، می‌گوید این زکات یک احکام خاصه‌ای دارد، این احکام خاصه اقتضا می‌کند که زکات را با وصیت با هم مقایسه نکنید، یکی از احکام خاصۀ زکات این هست که در زکات آن سهم مساکین را می‌شود به فقرا هم داد، کما اینکه در کفاره هم می‌شود آن را کفاره‌ای که بر مساکین هست به فقرا بدهیم. این یک بحث خیلی مهم است، حاج آقا قائل نیستند، حاج آقا در بحث کفارات این مطلب را اشاره کردند که باید مساکین باشد، فقرا کافی نیست. این را باید دید اگر یک مطلب مسلمی باشد که سهم مساکین را می‌شود به فقرا داد این را باید دنبال کرد، چون مساکین آن چیزی که از روایات ما استفاده می‌شود این هست که مساکین فقرای شدید الفقر هستند، بنابراین ایشان در کفاره یک نوع سخت‌گیری دارند در اعطای کفاره، می‌گویند حتما باید مسکین باشد مطلق فقیر کافی نیست، فقرا شدید الفقر باید باشند تا بشود کفاره و اینها بهشان داد. این بحث مهمی است، هم در زکات مهم است، اصلا به‌طور کلی، حالا در کفاره هم مهم است، جاهای دیگر این را ما بعدا بحثش را می‌کنیم، می‌گویم حالا در این بحث خیلی مهم نیست، این فضاهایی که اینجا دارد فضاهای قیاسی است می‌خواهد بگوید اینها دو تا موضوعی هستند احکامشان با هم فرق دارند و چون احکامشان فرق دارد اینکه در وصیت شرکت استفاده می‌شود ازش استفاده نمی‌شود که در زکات هم شرکت استفاده می‌شود. اینها موضوعاتی هستند که با توجه به تفاوت احکام، این خیلی چیز مهمی نیست.

**شاگرد:** فرق فقیر و مسکین را چی فرمودید؟

**استاد:** مسکین اشد من الفقیر، مراتب

**شاگرد:** عموم و خصوص مطلق‌اند دیگر.

**استاد:** ولو عموم و خصوص مطلق‌ هستند در بحث زکات اگر بسط بر اصناف را لازم ندانیم مهم نیست که زکات خیلی ثمره ندارد. ولی در بحث کفاره فقط مسکین موضوع قرار گرفته.

**شاگرد:** هر فقیری مسکین است

**استاد:** هر مسکینی فقیر هست، دون لک. در بحث زکات خیلی این بحث ثمرۀ خاصی ندارد چون بنابر عدم بسط که خب روایات روشن است که بسط لازم نیست عرض کردم، ولی در بحث کفاره مهم است، چون موضوع کفاره مسکین است، یا مثلا موضوع، کفاره‌های مختلف، کفارۀ ماه رمضان، کفارۀ غیر ماه رمضان، یمین امثال اینها تعبیر روایات مسکین است.

**شاگرد:** مسکین فقیر هم هست در هر صورت، ما مسکین نداریم که فقیر نباشد

**استاد:** نه بحث سر این هست که به فقیر غیر مسکین می‌شود داد یا نه.

**شاگرد:** کفایت می‌کند یا نه

**استاد:** کفایت می‌کند یا نه، یا باید حتما فقیر آن مرحلۀ شدیدش باشد. ایشان می‌خواهد بگوید کأنّ مسلم است که آن چیزی که برای مساکین هست برای فقرا هم داده می‌شود، البته آنجا یک بحثی آقایان دارند، بعضی گفتند که مثلا مسکین اگر از فقیر لو افترقا اجتما لو اجتمعا افترقا، یک همچین بحث‌هایی آنجاها مطرح هست، حالا جای خودش باید بحث کرد که آیا مسکین در جایی که با فقیر فاصله پیدا کند آنجا مراد مطلق فقیر هست یا مطلق فقیر نیست، اینها بحث‌هایی دارد این است که من فقط این عبارت را که دیدم یاد آن بحث افتادم که آن بحث در جای خودش باید بحث بشود که بحث زکات خیلی اهمیت چندانی ندارد ولی در جای خودش اگر یک موقعی بحث مسکین به این بحث وابسته شد شاید آن بحث هم بکنیم.

نتیجۀ بحث ما تا اینجا این هست به نظر می‌رسد که ظاهر آیۀ شریفه این هست که زکات آن ظاهر لام این هست که مالک هستند. البته یک نحو مالکیتی هست که شارع اجازه داده این مالکیت را در مورد رقاب و در آن چهار صنف دیگر را هم صرف بشود، حالا فرض کنید خود آن آیۀ شریفه، منهای چیزهای خارجی، از خود این آیه استفاده می‌شود که در مورد رقاب و ابن سبیل و سبیل الله و آن چهار صنف، در غارمین و ابن سبیل و سبیل الله و رقاب در این ۴ صنف هم می‌شود صرف کرد. یعنی اگر هم مال فقرا هم هست نحوۀ مالکیت فقرا به نحوی نیست که مالک نتواند در این مصارف چهارگانه هم صرف کند. و عرض کردم این هم اشکالی ندارد، یعنی چیز اوّلی مالکیت این هست که اختیار صرف مال مالک با خود آن مالک باشد، ولی ممکن است یک جایی در یک شیءای مالکش را مالک باشد ولی شارع اجازه داده باشد که مال آن مالکین در غیر موردش صرف بشود. یک رساله‌ای مرحوم جد ما دارد در مورد ایضاح الاحوال فی احکام الحالات التاریة علی الاموال. این رساله موضوعش این است که اصل اوّلی در اموال این هست که غیر مالک نتواند در مال تصرف کند، مال در اختیارش مالکش باشد غیر مالک باید با اذن و اجازۀ مالک در او تصرف کند. ولی این قانون احترام اموال در مواردی تخصیص خورده، ۲۲، ۲۳ مورد ایشان ذکر می‌کنند که می‌شود بدون اجازۀ مالک در مال تصرف کرد که این کتاب ذکر ۲۲، ۲۳ مورد و استدلال فقهی بر آن موارد هست. بنابراین اینکه یک شیءای بشود برای غیر مالک صرف بشود این دلیل قطعی بر این نیست که ملک آنها نبوده، نه ممکن است یک شیءای ملک مثلا فقرا یا ملک مثلا همان چهار صنف اوّل حالا خود آیه را دارم عرض می‌کنم منهای قرائن خارجیه، ملک مثلا آن ۴ صنف اوّل باشد ولی شارع مقدس اجازه داده باشد که این ملک فقرا در یک مورد دیگری هم صرف شده باشد به اعتبار اینکه مثلا یک نوع ولایتی بر مالک یا بر امام علیه السلام قائل شده باشد برای اینکه ملک فقرا را در مصارف دیگری صرف کرده باشد.

**شاگرد:** ۴ صنف دوم نمی‌تواند ملک خود امام باشد بعد اختیار تصرف به امام داده شده باشد، یعنی ۴ صنف اوّل مالک است.

**استاد:** نه دلیل نداریم آخر، بحث سر این هست که ما دلیل نداریم، اصلا بسط هم لازم نیست، عرض کردم این فرق دارد با خمس، ما خمس از روایاتش استفاده می‌شود که اینها سهم‌ها چیز هست، یعنی خمس ۶ قسمت است، ۳ قسمتش مال امام است، ۳ قسمتش مال سادات هست و لا اقل آن ۳ قسمت امام و ۳ قسمت سادات مجزاست، آن باید کل خمس نصف بشود، نصفش سهم امام است، نصفش، اینها از روایت استفاده می‌شود. ولی در مورد زکات اینجوری نیست، ما در مورد زکات ما دلیل بر بسط اصناف نداریم، بلکه دلیل بر خلاف داریم حالا آن را نمی‌خواهم الآن واردش بشوم، روایت‌های روشن داریم غیر از حالا روایت‌هایی که عامی هست و جصاص نقل می‌کند، در روایت ما هم این مطلب تصریح شده که بسط بر اصناف لازم نیست که این حالا، آن روایت‌ها در بحث ما دخالت دارد، برای فهم، بعدا وارد آن روایت‌ها می‌شویم. بنابراین به نظر می‌رسد ما باشیم و آیۀ قرآن به تنهایی ما می‌گوییم این ملک آن ۴ صنف است، حالا نحوۀ مالک بودن آن ۴ صنف به گونه‌ای هست که به یک صنف خاصش هم می‌شود داد ولی دیگر ملک مثلا آن مالک اصلی نیست، یک نحو حقی آن ۴ صنف اوّل نسبت به این مال حق مالکیتی دارند، حالا چجوری دارند و امثال اینها آیا این مالکیتش به نحو کلی المعین هست، به نحو اشاعه هست، به نحو چی هست آنها خارج از مدلول آیه هست، آن را حالا باید از جای دیگر استفاده کرد، حالا ما ممکن است حتی همین هم که مالک هستند را ما فعلا آیه را به تنهایی بررسی کردیم. یک آیات دیگری که به وسیلۀ آن از مفاد این آیه رفع ید کنیم من به ذهنم نمی‌رسد، فکر هم نمی‌کنم، بعضی استدلالات جصاص داشت که ما نپذیرفتیم ولی عمدتا روایات بحث هست که این روایات را حالا بررسی بکنیم ببینیم از روایات چی استفاده می‌شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد